گفت‌وگو با یوسف احمد یوسف روزنامه‌نگار فلسطینی

کشمکشی در امتداد نوار غزه

پس از نزدیک به ۳ ماه، بحران و نزاع همچنان بر روابط دو پاره از سرزمین های فلسطینی نشین یعنی غزه و رام الله حکمفرما است. ابومازن رئیس تشکیلات خودگردان که پس از شکست نیروهایش در رقابت خونین خردادماه غزه قرار تاریخی خویش با اعراب را در خصوص دولت ائتلافی برهم زد، هنوز بر مواضع تندخویانه خویش اصرار می‌ورزد و به همه پیشنهادهای میانجیگرانه طرف های عربی در این باره پاسخ رد داده است. محمود عباس در آخرین اقدام نزد سران ریاض رفت یعنی همان جایی که او در زمستان سال گذشته با اسماعیل هنیه رئیس دولت فلسطین پیمان ایجاد نخستین دولت مشترک را به امضا رساند اما هنوز روشن نیست که این دیدار ابومازن خواهد توانست یخ های خصومت میان فتح و حماس را ذوب کند یا نه؟ شاید سعودی ها که شالوده یک عهدنامه نافرجام دوستی میان جریان محافظه کار فتح با جنبش انقلابی حماس را ریختند بیش از همه به این واقعیت پی برده اند که رهبری امروز گروه فتح در تصمیم گیری خویش بیش از گذشته متأثر از ملاحظات طرف های آمریکایی واسرائیلی عمل می کند. به این صورت هنیه و ابومازن امروز در غزه و رام الله نماینده دو تفکر متفاوت در باره حال و آینده این سرزمین هستند. درحالی که هنیه وحماسی ها با تکیه بر نیروی بی منتهای مقاومت در پی گشودن راه آزادی این سرزمین هستند ابومازن و طیف سکولارهای فتح همه بخت سیاسی خویش را در میدان مذاکره وسازش می جویند. یوسف احمد، روزنامه نگار فلسطینی در این گفت وگوی خود از همین زاویه ریشه درگیری ها میان فتح و حماس و تحولات سرزمین های فلسطینی را ارزیابی می کند.

گروه بین الملل

[تهیه و تنظیم: ا. صالحی]

■ اکنون که پس از چندین روز صلح و آرامش برمناسبات فتح و حماس حکمفرما نشده است شما چه تحلیلی از ریشه های اختلافها این دو گروه دارید؟

ازیک نظر درگیری فتح و حماس ریشه های عمیق دارد. در واقع از آغاز بنیانگذاری حماس، این گروه هرگزجناح ساف را به دلیل مشی سازش و مصالحه آن با اسرائیل به عنوان نماینده مردم فلسطین به رسمیت نشناخت و پس از پیمان اسلو (۱۹۹۳)، حماس توانست در مخالفت با این پیمان برای خود مشروعیت کسب کند خود را آلترناتیو فتح (عمده ترین گروه سیاسی سازمان آزادی بخش فلسطین) مطرح کند، کاری که پیش از آن برایش دشوار بود. با این که بسیاری از مردم فلسطین با پیمان اسلو مخالف بودند، اما سازمان ساف در آن هنگام از قدرت زیادی برخوردار بود و توانست این پیمان را به بخش گسترده ای از مردم تحمیل کند. در این موقعیت حماس همچنان عملیات مبارزاتی خویش علیه اسرائیل را تداوم بخشید. حماس این حملات را حق مشروع مقاومت می داند. در برهه ای که فتح (که کنترل تشکیلات خودگردان را در دست داشت)، تحت فشار اسرائیل و آمریکا، بسیاری از رهبران و فعالان حماس را زندانی کرد حتی بسیاری از افراد آن نیز در آن دوران (به دست فتح) شکنجه شدند. در این شرایط طبیعی بود که میان این دو گروه اختلافی آغشته به نفرت به وجود آید.

در ۵، ۴ سال گذشته حماس حمایت بسیاری در میان مردم به دست آورد و دلیل عمده آن هم به سوء مدیریت فتح در سرزمین های فلسطینی پس از پیمان اسلو برمی گردد. البته باید توجه داشت که فتح در اشتباه فاحش دیگر برای مردم حقوق زیادی قائل نشد چرا که اسرائیل با آن موافق نبود. به این صورت فتح یا همان مقامهای تشکیلات خودگردان فلسطینی در دوران زمامداری خویش با تمکین به خواسته اسرائیل خواسته های بحق مردم را زمین گذاشتند. در این فضا شور انقلابی مردم هم بیشتر اوج گرفت. ؛ چرا که از یک طرف شاهد بمباران و کشتار روزانه اسرائیل بودند و از طرف دیگر حکومت فتح هم به طور کامل ناتوان بود و هیچ دستاوردی نداشت. لذا حماس رفته رفته به عنوان جایگزین سازمان آزادی بخش فلسطین و فتح مطرح شد.

■ پس از تشکیل دولت ائتلافی چه عاملی این دو جناح را رودرروی هم قرار داد؟

همواره این عقیده در میان اعضای حماس وجود داشته است که فتح یا دست کم بخشی از فتح سناریوی تضعیف و سرکوب جنبش مقاومت را دنبال می کند. حماس این سناریو را در جهت خواسته آمریکا و بخشی از دیپلماسی کاخ سفید می داند. حماس از این واقعیت خبر داشت که از طرف دولت آمریکا طرحی تازه برای سرزمین فلسطین ارائه شده که محور آن مهار یا انزوای جنبش مقاومت است. در این فضا حماس برخورد با فتح بویژه بعضی از اعضای مرتبط با آن سناریو را آغاز کرد. این برخوردها درنهایت با متهم کردن یکدیگر از هر دو سو شدت گرفت. از آنجا که فتح توان رویارویی گسترده با نیروهای حماس نداشت در نتیجه تنها پس از چند روز کنترل نوار غزه را از دست داد.

■ سرزمین های فلسطینی اکنون پس از نزاع فتح وحماس به دو بخش جدای از هم تبدیل شده است: غزه و کرانه باختری رود اردن. هواداران حماس تسلط مقتدرانه بر نوار غزه دارند این اقتدار در غزه حماس چه دلایلی دارد؟

مردم غزه به طور سنتی مذهبی تر از مردم کرانه باختری هستند. به لحاظ اقتصادی غزه محرومیت بیشتری چشیده است وساماندهی همین اوضاع اجتماعی موجب شده که حماس محبوبیت مضاعف پیدا کند. غزه چندین سال است که از دیگر بخش های این منطقه مجزا نگه داشته شده است. به ویژه پس از انتفاضه اول در سال ۱۹۸۸ این ناحیه با یک تحریم و انزوا ازسوی طرف های اسرائیلی و آمریکایی روبرو شد. بنابراین ما در صحنه غزه از حدود بیست سال انزوا سخن می گوییم. هر حرکتی از سوی اسرائیلی ها کنترل می شود. در این شرایط البته ایده های مبارزاتی فرصت بیشتری برای رشد پیدا می کنند و مردم به گروه های انقلابی جذب می شوند. در این موقعیت که در سرزمین های اشغالی هر روز با رنج همراه است، برای مردم ذهنیتی پدید می آید که «وضع بهبود نمی یابد»، پس از حماس حمایت می کنیم تا افق راه فردا روشن شود.

■ هم اکنون حماس کنترل نزدیک به یک و نیم میلیون نفر را بر عهده دارد. دراین شرایط که اوضاع غزه به دلیل تحریم های شدید رو به وخامت نهاده، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ برخی مدعی هستند که پروسه فتحیزاسیون، هم در انتظار حماس خواهد بود و به عبارتی ادعا می کنند که حماس به سوی مصالحه گام بر خواهد داشت؟

حماس دو راه در پیش روی دارد. قطع کامل مناسبات با اسرائیل یا برقراری نوعی تماس با اسرائیل. حماس اکنون به طور عمیق به این مسأله می اندیشد. برخی منابع مدعی هستند که برخی افراد حماس از مدت ها قبل به اسرائیل به نوعی پیشنهاد آتش بس داده است. آنها می گویند حماس برای رفع بحران اقتصادی غزه پس از این که کنترل غزه را به دست گرفت، سخن از حل مسائل خود با اسرائیل در سطح مدنی و نه در سطح سیاسی به میان آورد. به طور مثال حماس تنها می خواهد درباره چگونگی باز شدن گذرگاه های مرزی و انتقال کالا با اسرائیل مذاکره کند. گذشته از این اسماعیل هنیه و محمود زهار، از رهبران حماس اعلام آمادگی کرده اند که در صورت قطع حملات اسرائیل که اغلب شهروندان بی گناه فلسطین را در برمی گیرد حاضرند پرتاپ راکت به سوی اسرائیل متوقف شود. در اسرائیل هم کسانی وجود دارند که خواهان معامله با حماس هستند. هنوز باید منتظر ماند تا نتیجه را دید. برخی از اسرائیلی ها به ویژه برای آزادی سرباز اسرائیلی که بیش از یک سال پیش به دست نیروهای حماس در غزه دستگیر شد، خواهان معامله با حماس هستند.

■ حماس جنبشی است که رهبران آن اغلب از تفکر مبارزاتی اخوان المسلمین الهام گرفته اند. اخوان المسلمین در مصر و اردن هم نفوذ زیادی دارد. پس از به دست گرفتن کنترل نوار غزه از سوی حماس، از این رو به نظر می رسد که حکومت های مصر و اردن از این مسأله احساس خطر می کنند. تا جایی که وزیر امور خارجه مصر فاصله غزه با مصر را به اندازه پرتاپ یک سنگ دانست و رویدادهای اخیر را خطری برای منافع ملی مصر قلمداد کرد. نظر شما در این باره چیست؟

مصر، اردن و بعضی از کشورهای عرب نسبت به این قضیه حساسیت دارند. اگر کسی بگوید که پس از کنترل غزه از سوی حماس دیگر شاخه های اخوان المسلمین با گروه های اسلامی نیز اقدامی مشابه خواهند کرد، به نظر من این سناریو روی نمی دهد. با این که اخوان المسلمین در مصر محبوبیت بسیاری دارد اما به صورت جنبش درنیامده است. در اردن هم وضع مشابهی وجود دارد. اخوان المسلمین اردن نیز در نظام سیاسی این کشور ادغام شده است و رویکرد مسلحانه ندارد.

■ آیا اخوان المسلمین در مصر و اردن ابزار فشار سیاسی در اختیار دارد که به ملک عبدالله دوم و حسنی مبارک در رابطه با نوع برخورد این دو کشور با حماس فشار وارد کند؟

به لحاظ سیاسی بله ؛ چراکه فلسطینی ها در غزه همه روزه از سوی اسرائیل بمباران و کشته می شوند و تنها کسانی که می توانند از آن ها حمایت کنند ، ملت ها و دولت های مسلمان و عرب هستند. هم اکنون دولت های عرب بر سر دوراهی اند. اگر با حماس وارد تعامل بشوند، ازمشروعیت محمود عباس کاسته اند. شاید برای همین است که حسنی مبارک، رئیس جمهوری مصر در آغاز می گوید ما با حماس تعامل نخواهیم داشت اما کمی پس از آن می گوید که ما آماده ایم میان حماس و فتح میانجی گری کنیم. به نظر من راهی به غیر از گفت وگو برای حل مسأله فلسطین وجود ندارد و برای مصر و دیگر کشورهای عرب هم راهی به غیر از میانجی گری بین حماس و فتح وجود ندارد.

■ مسأله بغرنج دیگر در روابط تنش آلود فلسطینیان و اسرائیل، اسرا هستند. درحال حاضر چند نفر از نمایندگان حماس یا فتح در زندان های اسرائیل هستند؟

> **آنچه در غزه رخ داد دارای ابعاد منطقه ای است. در خاورمیانه جدید دو پروژه رودرروی هم است. پروژه آمریکا و پروژه مقاومت. بازیگران پروژه آمریکا شامل مصر، عربستان سعودی و لبنان فؤاد سنیوره، اردن و محمود عباس هستند و در پروژه مقاومت ایران، سوریه، حزب الله و اکنون حماس حضور دارند**

حدود ۳۰ نفر از نمایندگان در زندان های اسرائیل هستند. بنابراین نزدیک به یک سوم پارلمان در زندان اسرائیل هستند و از شرکت در نشست های پارلمان محرومند.

■ در دوره ای که حماس و فتح با یکدیگر در کابینه کار می کردند، گفته می شود محمود عباس تلاشی برای آزادی این نمایندگان صورت نداد؟

مقامهای فلسطینی همواره از اسرائیل می خواستند که این نمایندگان را آزاد کند. اما اسرائیل به درخواست های محمود عباس گوش نمی دهد. اگر اسرائیل به حرف محمود عباس گوش می داد ما هم اکنون با این اوضاع روبه رو نبودیم. چراکه اسرائیل دولت ائتلافی حماس- فتح را بایکوت کرد و در نتیجه آن بایکوت اوضاع این گونه شد. برای نمونه وزرای عضو فتح می توانستند کشور را ترک کنند و دوباره بازگردند اما هیچ یک از وزرای عضو حماس قادر به ترک کشور نبودند. از این رو وزرای حماس خود را در درون کابینه ائتلافی منزوی دیدند.

■ به حوادث داخل اسرائیل بپردازیم. بتازگی در داخل این رژیم وقایعی روی داده است، از جمله تغییر وزیر دفاع و انتصاب ایهود باراک، انتقادهای شدیداللحن وزیر امور خارجه علیه ایهود اولمرت و استعفای موشه کاتساف از ریاست جمهوری، این مجموعه حوادث چه تأثیری بر مناسبات تل آویو با فلسطینی ها خواهد داشت؟

با توجه به معیارهای اسرائیلی، ایهود اولمرت یک سیاستمدار قدرتمند نیست. بویژه آن که اولمرت هیچ گاه یک ژنرال یا افسر بلندپایه ارتش نبوده است. انتصاب ایهود باراک به وزارت دفاع بیشتر به مسائل منطقه ای مربوط است تا درگیری اسرائیل با فلسطینی ها. پیروزی لبنان و حزب الله از جمله دلایل تغییر وزیر دفاع اسرائیل است. من گمان می کنم که اسرائیلی ها بار دیگر در حال طرح ریزی جنگ با لبنان یا سوریه هستند. این دلیل اصلی برای سر کار آمدن یک فرد نیرومند به جای وزیر دفاع پیشین است که وی هم ازپیشینه نظامی برخوردار نبود.

■ پس غزه در این معادلات داخلی رژیم اسرائیل چه نقشی ایفا می کند؟

به هرحال در این میان کشمکش غزه در تحولات منطقه ای نقش خود را ایفا می کند. اما آن نقش دقیقاً در گستره منطقه چه خواهد بود باید منتظر ماند و دید. بر پایه سخن بسیاری از منابع که من خوانده یا شنیده ام، اسرائیلی ها در انتقام شکست جنگ ۳۳ روزه هنوز طرح یا برنامه ای برای منزوی ساختن حزب الله و کنترل بیشتر نقطه تماس حزب الله در صحنه، منطقه را درسر می پرورانند. حتی چه بسا اسرائیلی ها بخواهند به سوریه حمله کنند ، که اکنون نشانه های آن پیداست یا حتی همه این کارها پوششی برای تعرض به کشور اسلامی دیگر باشد. برخی تحلیلگران می گویند آنچه در غزه رخ داد دارای ابعاد منطقه ای است. در خاورمیانه جدید دو پروژه رودرروی هم است. پروژه آمریکا و پروژه مقاومت. بازیگران پروژه آمریکا شامل مصر، عربستان سعودی و لبنان فؤاد سنیوره، اردن و محمود عباس هستند و در پروژه مقاومت ایران، سوریه، حزب الله و اکنون حماس حضور دارند.

از طرف دیگر برخی از محافل عربی معتقدند که جناح حامی مقاومت مانند سوریه مشوق حماس برای گرفتن کنترل نوار غزه بودند تا به نوعی از حمله و ماجراجویی اسرائیل جلوگیری کنند و در واقع، جبهه تازه ای برای مبارزه با اسرائیل بگشایند. هم اکنون با شرایط تازه ای که در منطقه به وجود آمده، اگر اسرائیل بخواهد به سوریه یا کشور اسلامی دیگر تعرض یا حمله کند، از شمال با حزب الله لبنان طرف است و از جنوب با حماس. برای اسرائیل مواجهه با این دو جبهه آسان نخواهد بود.

■ شما درباره حمله احتمالی اسرائیل به سوریه صحبت کردید. از سوی دیگر حرف هایی درباره فرستادن پیام محرمانه از سوی اسرائیل به دمشق مطرح شده برخی از روزنامه های اسرائیلی هم درباره این پیام محرمانه و خروج احتمالی از بلندی های جولان چیزهایی نوشتند. فکر می کنید پشت پرده اتفاقی در جریان است؟

گفت وگوهای غیر مستقیم میان دمشق و تل آویو ۴۰ سال است که وجود دارد. از مدت ها پیش تماس های محرمانه وجود داشته است. اما هنگامی که موضوع مذاکره واقعی مطرح می شود سرانجام آن مشخص نیست و احتمال اجرای هر سناریویی می رود. نظر شخصی من این است احتمال این که اسرائیل به سوریه حمله کند بسیار بیشتر است. اسرائیلی ها از پشتیبانی آمریکا برخوردارند و به لحاظ سیاسی نیز حمله به سوریه در راستای منافع آمریکا خواهد بود.

■ اما برخی سران دموکرات ها به دیدار رهبران سوریه رفتند با این اعتقاد که دست کم هم اکنون در سوریه دولتی برسر کاراست که می توان با آن مذاکره و معامله کرد. آنها گفتند اگر دولت کنونی سوریه منزوی شود ویا بی ثباتی سوریه را فرا بگیرد منطقه با خطر بزرگی روبرو خواهد شد؟

برپایه برخی گزارش منابع، آمریکا سال گذشته به اسرائیل فشار آورد که به سوریه حمله کند اما چنین رویدادی به وقوع نپیوست. چراکه سوریه به همه اقدام های تحریک آمیز اسرائیل برای شروع جنگ بی اعتنایی کرد و به آن پاسخ نداد. ضربه زدن به سوریه در راستای منافع آمریکا در عراق و لبنان است. شاید بتوان گفت انتخاب ایهود باراک به وزارت دفاع اسرائیل زمینه سازی برای حمله به سوریه باشد.

■ همزمان با این وقایع در صحنه لبنان نیز شاهد حضور جریان های افراطی مانند فتح الاسلام بودیم. دولت لبنان می گوید این گروه ها با القاعده پیوند دارد یا این که دست کم از القاعده الهام می گیرد. ارزیابی شما چیست؟

اعضای این گروه های تندرو از ملیت های گوناگون تشکیل شده اند. چنان که اعضای فتح الاسلام از بنگلادش، پاکستان، عربستان سعودی، الجزایر و دیگر کشورهای عربی هستند. دلیلی که فتح الاسلام فلسطینی خوانده شد این بود که مقر این گروه در اردوگاه پناهندگان فلسطینی نهرالبارد است. برپایه موافقتنامه ۱۹۶۹، فلسطینی ها در اردوگاه های پناهندگان در لبنان می توانند با خود سلاح داشته باشند از همین رو در این فضا، بستر مناسبی برای شکل گیری و مسلح شدن گروهی مانند فتح الاسلام از درون اردوگاه پناهندگان فلسطینی پدید آمد.

■ در باره موضع اکنون حزب الله چه فکر می کنید؟

همچنان حزب الله لبنان قدرت عمده لبنان است. حتی برپایه یک نظریه، گفته می شود فتح الاسلام، که یک گروه سلفی است، برای تضعیف گروه شیعه مذهب حزب الله ایجاد شده است. این که این نظریه درست است یا نه بحث دیگری است. اما نکته مهم در معادلات لبنان این است که حزب الله از هر گروه دیگری در لبنان نیرومندتر و سازمان یافته تر است. البته در شکل گیری گروهی مانند فتح الاسلام طراحان این سناریو از مشکلات پناهندگان فلسطینی فراوان بهره جسته اند. اگر به اردوگاه های پناهندگان فلسطینی در لبنان بروید می بینید که مردم از فقر و نداری جان به لب شده اند. کار و درآمد وجود ندارد. در این شرایط اگر فردی با پول و یک ایدئولوژی سیاسی بیاید طبیعی است که ممکن است عده ای را جذب کند. همچنین باید توجه داشت جبهه ساف در این اردوگاه ها از سال های پیش ضعیف تر شده است؛ بویژه پس از پیمان اسلو. چراکه پناهندگان فلسطینی در لبنان می بینند که جبهه آزادیبخش فلسطین آنها را رها کرده است. از این رو برخی از افراد به سوی گروه های دیگری به امید پیگیری آرمان خود و دفاع از حقشان می روند.

■ در باره نقش کانون های دیپلماسی مانند کمیته چهار جانبه چگونه فکر می کنیدآیا انتخاب تونی بلر ممکن است در پیشبرد روند سازش تأثیری داشته باشد؛ با توجه به این که وی کاندیدای مورد نظر جورج بوش رئیس جمهوری آمریکا است. از سوی دیگر به نظر می رسد با این که بلر یک چهره مطرح سیاسی در غرب است در میان مردم خاورمیانه از محبوبیت چندانی برخوردار نیست؟

تونی بلر هیچ گونه محبوبیتی در خاورمیانه ندارد. وی یکی از آغاز کنندگان جنگ علیه عراق بود. از سوی دیگر تونی بلر به عنوان یکی از حامیان سفت و سخت اسرائیل شناخته می شود؛ از همین رو است که وی به عنوان نماینده گروه چهار انتخاب شد. به همین دلیل برای فلسطینی ها کار کردن با بلر معقول نیست. مشخص است همانطور که بسیاری از اعراب و فلسطینی ها فکر می کنند، بلر در خدمت اسرائیل خواهد بود. حماس نیز از پیش ناخرسندی خود را از انتخاب بلر به عنوان نماینده آمریکا، اتحادیه اروپا، سازمان ملل و روسیه ابراز کرده است. اما مقامات فتح به دلایل دیپلماتیک از ذکر چنین انتقادی خودداری کردند. چراکه فاقد هرگونه قدرتی برای نفوذ در تصمیم گروه چهار جانبه هستند.

---

۳ گزینه اروپا در برخورد با مهاجران مسلمان

[دانیل پایپس/ترجمه: حسین قنبری گرمی/ بخش دوم و پایانی]

۲- سناریوی اخراج مسلمانان

چه زمانی دروازه اروپا به روی مسلمانان بسته خواهد شد ؟ رالف پیترز، مفسر آمریکایی معتقد است: «مسلمانان به دور از روزی که به فکر تصاحب اروپا بودند، زندگی شان در این قاره با مخاطراتی روبه رو است.» بر این اساس وی با توصیف اروپا به سرزمینی که نسل کشی و پاکسازی قومی آن کامل شده است، پیش بینی می کند که مسلمانان اروپا در آینده با چالش های نژادپرستانه در این قاره روبه رو خواهند شد. کلیر برلینسکی در اثر خود به نام «تهدید در اروپا: چرا بحران اروپا همان بحران آمریکاست؟» با اشاره به درگیری های قدیمی و شمای فکری مسلمانان که به آرامی ابهام های تاریخ اروپا را از بین می برند این اعتقاد را به طور ضمنی تأیید کرده است.

موارد مذکور می خواهد نشان دهد که اروپایی های بومی که همواره ۹۵ درصد جمعیت این قاره را تشکیل داده اند، روزی با مهاجران مسلمان وارد ستیز خواهند شد اما این انتظارات و ادعا ها بیشتر از آن که به واقعیت نزدیک باشد، از روی خوشبینی و گاه تعصب قومی سرچشمه می گیرند.

مطمئناً این موارد امور جزئی هستند اما احزابی که آشکارا در مقابل مهاجران قرار دارند تاکنون در برخی از کشورهای اروپایی ظهور کرده و خود را نشان داده اند. این گروه های افراطی نه تنها کنترل شدید مرزها بلکه اخراج مهاجران غیر قانونی را خواستار هستند و به دست این گروه ها جریانی مهاجر ستیز در سراسر اروپا بدون این که جلب توجه کند، درحال شکل گیری است.

اگر چه مسیر این جریان همچنان مخفیانه و با احتیاط پیموده می شود اما سروصدای آن بسیار زیاد است. عناصر مخالف مهاجرت و اسلام، معمولاً ریشه در نئوفاشیسم دارد. این گروه ها با گذر زمان و با کنار نهادن ایده یهود ستیزی، اغلب بر مسأله ایمان، جمعیت شناسی و هویت اسلام و مسلمانان تمرکز کرده اند. احزابی همچون British National Party و Vaalams Belang بلژیک از جمله احزابی هستند که چنین مرامی را دارند.

احزاب دیگری نیز از این دست بوده اند که قبلاً طعم قدرت را چشیده اند. Jorg Haider و Freiheitliche Partie اتریش که مدتی قدرت را در کشورشان در دست داشته اند. همچنین در ایتالیا نیز Lega Nord، سال های طولانی عضو ائتلاف قدرت بوده است. این احزاب برای این که پیام های ضد اسلامی شان مورد استقبال قرار گیرد، وارد ائتلاف های سیاسی با گروه های دیگر می شوند و احزاب حاکم، این احزاب ضد اسلامی را در جمع خود می پذیرند. مثال حزب محافظه کار دانمارک که پس از ۷۲ سال حاشیه نشینی در سال ۲۰۰۱ به قدرت بازگشت نمونه عینی این جریان است. این احزاب بدون شک، زمانی که سیل مهاجرت به نسبت غیر قابل کنترل در اروپا برسد، با ستیز و رقابت خشن با مهاجران مسلمان آفریقایی، از شرایط بوجود آمده بهره خواهند برد.

احزاب ناسیونالیست به محض رسیدن به قدرت، پدیده تکثر و چند فرهنگی را طرد خواهند کرد و برای استقرار ارزشهای سنتی، تمام تلاش خود را به کار خواهند بست. تنها چیزی که اکنون می توان درباره آن اندیشید ابزارهای مورد استفاده برای این امر و نیز پاسخ و واکنش های احتمالی مسلمانان به آن است.

از سال ها پیش مسلمانان، به حق نگران چنین فضای تنگ و بی رحمانه، اخراج شدن و حتی قتل عام هستند.

در سال های ۱۹۸۰، کلیم صدیقی، مدیر وقت انستیتوی مسلمانان لندن، درباره خطرات نئوفاشیسم برای مسلمانان هشدار داده بود. شبیر اختر، در سال ۱۹۸۹ در کتابی به نام «Be Careful With Mohammad» هشدار داد «بار دیگر که اتاق های گاز در اروپا بوجود خواهند آمد، در هویت کسانی که آماج این اتاق ها قرار خواهند گرفت تردیدی وجود نخواهد داشت و حتماً هویت این افراد، اسلامی خواهد بود.» اما محتمل تر این است که اروپایی ها اقدام های خود را از راه های صلح آمیز و در سایه قانون انجام خواهند داد.

۳- ادغام شدن مسلمانان

اما شادی بخش ترین نظریه برای قاره اروپا این است که اروپائیان بومی و مسلمانان مهاجر به نوعی سازش رسیده و در کنار هم زندگی کنند. شاید بهترین شاهد برای این چشم انداز خوشبینانه، مطالعه ای باشد که دو محقق فرانسوی به نام های ژن هلن و پیر پاتریک کالتنباش در سال ۱۹۹۱ تحت عنوان «فرانسه، شانسی برای اسلام» ارائه کردند. در این اثر آمده است: برای نخستین بار در تاریخ، امکان فعالیت و بیداری برای اسلام در کشوری دموکراتیک، ثروتمند، لائیک و صلح دوست فراهم شده است. همچنین مقاله ای که در اواسط سال ۲۰۰۶ در اکونومیست منتشر شد بر این نکته تأکید داشت که «حداقل در حال حاضر چشم انداز اروپای اسلامی به نظر مناقشه بر انگیز می نماید.»

در همان روزها یکی از اساتید دانشگاه هاروارد متعادل تر به موضوع نگریسته و گفت: «به همان اندازه که اسلام اروپا را تغییر می دهد، اروپا نیز مسلمانان را تغییر می دهد.» وی همچنین مدعی شد: «مسلمانان نمی خواهند اساس حکومت های اروپایی را تغییر دهند و منتظر هستند تا خود را با بافت اروپا تطابق دهند.»

اما چنین خوش بینی متأسفانه توجیه پذیر نیست. اروپائیان شاید دوباره ایمان مسیحی خود را به دست آورند و زاد و ولد هم در میان آنان بیشتر شود و همچنین بتوانند میهن پرستی خود را افزایش دهند. و باز شاید بتوانند مهاجرت غیر مسلمانان را به اروپا تشویق کنند اما این تغییرات هم اکنون در جریان نیست و احتمال آن نیز در آینده بسیار ضعیف به نظر می رسد. به جای آن مسلمانان روز به روز خواسته ها و فاصله خود را از همسایگان مسیحی شان افزایش می دهند.

هر نسل از مسلمانان به نظر می رسد که نسبت به نسل قبل از خود بیشتر پایبند به اسلام است. هوگ مک لینان، رمان نویس کانادایی با توصیف فاصله و اختلاف موجود میان فرهنگ فرانسه و انگلیس که کانادا را به دو بخش تقسیم کرده است، می گوید: پدیده مشابه این جریان در اروپا ظهور کرده و در حال گسترش است. اما جریان موجود در اروپا بسیار برجسته تر می باشد. مسلمانان انگلیس به اختلاف هویتی خود با مسیحیان این کشور پی برده اند و خواستار استقرار قوانین اسلامی در آنجا هستند.

احتمال این که ببینیم مسلمانان محدودیت های اروپایی را پذیرفته و بدون دردسر در چارچوب اروپا ادغام شوند شاید عملاً غیر ممکن باشد.

بسام طیبی، چهره سکولار در دانشگاه Gottingen آلمان که بارها درباره آینده اروپا سخن گفته است، شخصاً هرگونه امیدواری برای اروپا را برای ادغام کردن مسلمانان در خود رد کرده است. مفسر آمریکایی، دنیس پراگر معتقد است گزینه دیگری برای اروپای غربی غیر از اسلامی شدن یا چالش قومی غیر ممکن است. در واقع این دو گزینه به نظر می رسد به خوبی انتخاب های پیش روی اروپا را تعریف می کنند که میان دو نیروی متضاد قرار دارد. دو نیرویی که یکی مسلمانان را به قدرت می رساند و دیگری زندگی آنان در اروپا را به چالش می اندازد. از سوی دیگر انتخاب یکی از این دو گزینه روابط اروپا با آفریقای شمالی را که بیشتر مهاجران مسلمان از آن خطه آمده اند دگرگون می کند.

حال اروپا کدام یک از این دو راه را انتخاب خواهد کرد ؟ عوامل تعیین کننده که پاسخ این سؤال را ارائه می دهند هنوز در حال دگرگون شدن هستند. به طوری که هیچ کس نمی تواند قضاوتی درست در این باره داشته باشد؛ اما بزودی موقع تصمیم گیری برای انتخاب راه برای اروپا فرا خواهد رسید. شاید دهه آینده طفره رفتن های کنونی اروپا پایان یابد و معادله اسلام و اروپا پیچیده تر شده و راهی که آینده اروپا را تعیین خواهد کرد، ظاهر شود. همچنین پیش بینی این تغییرات که سابقه تاریخی ندارد نیز به همان اندازه مشکل باشد. هیچ سرزمین وسیعی همچون اروپا، هرگز اینگونه به علت زوال جمعیتی، دینی و هویتی از تمدنی به تمدن دیگر تمایل پیدا نکرده بود. همچنین هیچ ملتی همچون مسلمانان، تاکنون در چنین مقیاسی برای ستایش میراث تاریخی خود قد علم نکرده بود.

مشکل اروپا چنان بدیع و گسترده است که فهم آن بسیار مشکل و پیش بینی تحولات آن نیز تقریباً غیر ممکن است و می توان گفت که اروپا همه را در سرزمینی ناشناس به دنبال خود کشیده است.